

بی باوری؛ آفت دانش و دانشگاه

ریشه اسلامی نشدن دانشگاه‌ها کجاست؟

در آغاز انقلاب وقتی سخن از دانشگاه اسلامی و یا اسلامی شدن دانشگاه‌ها پیش آمد، ظاهراً اولین پیشنهاد تفکیک کلاس‌های درسی بانوان از آقایان بود. کار به قدری بایی سلیقه‌گی آغاز شد که برخی سعی کردند با کشیدن نئویان در میان کلاس‌ها، محل نشستن دانشجویان دختر را از دانشجویان پسر جدا کنند. گویا وقتی گزارش این کار را به حضرت امام دادند، ایشان بسیار عصبانی شده بودند. بعد تصمیم گرفته شد مدتی دانشگاه‌ها بسته شده و انقلابی فرهنگی رخ دهد؛ اما ظاهراً این کار هم نتیجه نداد. اکنون بعد از سی و چند سال، باز هم همان دغدغه‌ها تکرار می‌شود. واقعاً موضوع عجیبی است؛ چرا پس از سی سال هنوز دانشگاه‌های ما اسلامی نشده‌اند؟

مشکل کار کجاست؟

به نظر می‌رسد، اشکال اساسی از عدم توجه به ریشه‌های این معضل است؛ یعنی به جای آن که با پرداختن به شاخ و برگ‌ها، بخواهیم دانشگاه‌ها را اصلاح کنیم، می‌بایست به عمق ریشه‌های این معضل پرداخت. باید دید این مشکل از کجا نشأت گرفته است؟ چه ثمری دارد که کلاس‌ها را تفکیک کنیم یا حتی دانشگاه‌ها را جدا نماییم؟ وقتی آموزه‌هایی که به ذهن دانشجویان تزریق می‌کنیم، انبوهی از تردیدها و نظریه‌های سست بنیاد است و بذر تردید در جان مخاطب می‌نشانند، تفکیک دختر و پسر یا... چه اثری دارد؟ این سخن ادعایی از طرف یک مخالف علوم جدید نیست. هر دانشجویی،

با عمق جان، با این معنا آشناست. از همان ابتدای تحصیل، دانشجویان ما یاد گرفته‌اند به چیزی یقین نکنند. آنچه می‌شنوند نظریه‌ای است که مدتی کاربرد دارد. مدتی نه چندان طولانی؛ زیرا خیلی زود نظریه‌ای مخالف آن مطرح خواهد شد. بلکه دانشجوی ما، به طور هم‌زمان، چندین نظریه مخالف را می‌شنود و در انبوهی از سؤالات و تردیدهای ایمان‌شکن، گم می‌شود. لازم نیست راه دوری برویم. همین فیزیک را نگاه کنید. علمی که استحکامش مثال زدنی است. اکثر مسائل فیزیک را به صورت ریاضی حل می‌کنند. امروزه اگر کسی با ریاضیات آشنا نباشد، علم فیزیک را نیز درک نخواهد کرد؛ اما علمی که این همه با ریاضیات آمیخته است، در همین چند قرن اخیر، چندین بار دچار تحول شده و مکاتب مختلفی را پشت سر گذاشته است. فیزیک نیوتنی با هیمنه‌ای شگفت‌انگیز انقلاب صنعتی اروپا را به ارمغان آورد. همین امر موجب قوت آن و یقینی انگاشتن گزاره‌ها و قوانین‌اش شد. یقین موجود در فیزیک نیوتنی به قدری پر رنگ بود، که فیلسوفی همچون کانت را وادار کرد فکری به حال متافیزیک بکند و قتل‌راز تردیدهای موجود در متافیزیک را با توجه به یقین فیزیکی بگشاید؛ اما طولی نکشید که همین فیزیک سراسر یقین نیوتنی، با طرح نظریه فیزیک کوانتوم، با چالش‌های جدی مواجه شد. اکنون از فیزیک نیوتن جز مجموعه‌ای از تئوری‌های علمی، که تا حدودی در عرصه

موجودات ماکروسکوپی کاربرد دارند، چیزی باقی نمانده است. فیزیک کوانتوم نیز سرنوشتی بهتر از فیزیک نیوتنی نداشت. تئوری‌های رقیب هر روز سر برمی‌آورند و آن را به چالش می‌کشند. وقتی حال و روز علوم تجربی، ناظر به طبیعت بی‌جان این است، وای به حال علوم انسانی که سر و کارش با روح آرام‌ناپذیر انسان است!

چرا ما دانشجوی خود را تخطئه می‌کنیم، در حالی که وقتی او پا به عرصه یادگیری علوم می‌گذارد، مجبور است دست از یقین بشوید؟ مگر نه این است که جان آدمی با یقین سکون می‌یابد؟ دانش معاصر، آرامش را از وجود انسان زدوده است. حکایت جالبی یکی از دانشجویان رشته فلسفه می‌گفت: روز اول درس، استاد پرسید برای چه این رشته را انتخاب کرده‌اید؟ هر کس چیزی گفت و ایشان گفته بود من بایادگیری فلسفه آرامشی می‌یابم که با علوم دیگر نیافته‌ام. استاد با تعجب پرسیده بود، مگر می‌شود؟ هر کس فلسفه بخواند آرامش خود را از دست می‌دهد. فلسفه تردید در همه چیز را در دل انسان می‌نشانند و با این وجود، چگونه می‌توان با خواندن فلسفه به آرامش رسید؟ همان دانشجو می‌گفت: وقتی استاد از همه پرسید چند نفر از اعضای کلاس واقع‌گرا هستند؟ بیست از هفتاد درصد اعضای کلاس منکر آن بودند.

این حکایت برای بنده چندان هم عجیب نیامده؛ زیرا دانش غربی،

بی باوری، یعنی غوطه‌ور شدن در دریایی از تئوری‌ها و نظریاتی که همه چیز را در گرداب هولناک بی ساحل خود، دچار حیرت و سرگردانی کرده‌اند. این درد علوم دانشگاهی ماست.

همین گوشی موبایل چه میزان انسان‌ها را از هم دور کرده است؟ مگر نه این است که با یک پیامک چند کلمه‌ای، وظیفه انسانی و الهی صلوة رحم را پشت گوش می‌اندازیم؟ صلوة رحمی که با پیامک انجام پذیرد، به کجا خواهد انجامید؟ انس با تلویزیون، اینترنت، تبلت‌های پیشرفته، آیا جایی برای روابط انسانی باقی گذاشته است؟ آری این ثمره تکنولوژی است و تکنولوژی ثمره علم بی‌خدا. ریشه همه

اما اگر خدا را از این اندیشه بگیریم و همه پدیده‌های عالم را به صورت خودبسنده تفسیر نماییم، جز بی‌معنایی، پوچی، دم غنیمت‌شماری، لذت‌جویی، آن هم در پست‌ترین نوعش، ثمری به بار نخواهد آمد.

علم بی‌خدا تنها ثمری که دارد تکنولوژی است. البته تکنولوژی پر آب و رنگ است، اما همین! بیش از این ندارد. تکنولوژی معنا نمی‌دهد، بلکه معنا را می‌گیرد. زندگی را تهی، پوچ

چیزی جز تردید به انسان هدیه نمی‌دهد و تردید نیز چیزی جز دلهره و پریشانی به ارمغان نمی‌آورد. این همان راز سر به مهری است که دانش ما و دانشگاه‌های ما دامن‌گیر آن شده‌اند و تا از آن رها نشویم، این کشتی به گل نشسته، به ساحل امن نخواهد رسید.

عوامل اسلامی نشدن دانشگاه

عوامل متعددی مانع اسلامی شدن دانشگاه‌هاست. این عوامل همگی لزوماً معنوی نیستند. ممکن است عوامل فیزیکی، مادی و لجستیکی نیز در این امر دخالت داشته باشند؛ اما این عوامل کف آیند. با اندک تکانی محو خواهند شد. اینکه با این همه تلاش و دغدغه، هنوز اسلامی شدن دانشگاه‌ها به یک آرزوی رویایی تبدیل شده است، نشان از این دارد که مشکل ریشه‌ای‌تر از این حرف‌هاست.

امروزه دیگر مسلم انگاشته می‌شود که مبانی متافیزیکی تعیین‌کننده جهت یک علم است. ما نیز چنین می‌پنداریم و معتقدیم ریشه‌های معرفتی و فلسفی است که تعیین می‌کند یک علم چگونه سامان گیرد و چه نتیجه‌ای فراهم آورد. نگاه انسان به عالم و آدم است که می‌گوید پدیده‌های اطراف خود را چگونه تفسیر کند و آنها را برای چه غایتی به کنترل خود درآورد. اصلاً علم چیزی جز مواجهه، فهمیدن و تفسیر کردن، کنترل کردن و سوق دادن پدیده‌ها به سوی غایتی، که مقصود آدمی است، نمی‌تواند باشد و این همه، متأثر از جهان‌بینی انسان است. جهان‌بینی است که می‌گوید با عالم چگونه مواجه شود، آن را چگونه بفهمد، چگونه کنترل کند، و به سوی چه غایتی سوق دهد. اگر اندیشه الهی بر جهان‌بینی انسان صبغه معنوی بخشیده باشد، مواجهه، فهم، کنترل و حرکت به سوی غایت، رنگی معنوی به خود خواهد گرفت و هزار معنای اخلاقی از دل آن زاییده خواهد شد؛



این بدبختی‌ها به بی‌خدایی برمی‌گردد. اما به نظر می‌رسد، ریشه بی‌خدایی نیز به بی‌باوری برمی‌گردد. بی‌باوری، یعنی غوطه‌ور شدن در دریایی از تئوری‌ها و نظریاتی که همه چیز را در گرداب هولناک بی‌ساحل خود، دچار حیرت و سرگردانی کرده‌اند. این درد علوم دانشگاهی ماست.

و بی‌معنا و خوفناک می‌سازد. در حالی که، انسان موجودی است که با خوف و رجا زنده است این جملات شعار نیست. دین اعتراف کسانی است که با تمام وجود تکنولوژی را لمس کرده‌اند. دلبستگی به تکنولوژی، انسان را تنها می‌کند. مثال‌های بسیار ساده‌ای می‌توانند این ادعا را به کرسی بنشانند.